

غلامرضا شکوهی و ساحات گوناگون شعراو

محمدکاظم کاظمی

خاقانی شروانی در آن قطعاً معروفی که در نقد عنصری می‌سراید و خود را از او برتر می‌شمارد، یکی از دلایل این برتری را «داشتن شیوه‌های گوناگون» در شعر می‌شمارد. او می‌گوید:

ز ده شیوه کان حلیه شاعری است
به یک شیوه زد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه پند
ندانست حرفی از آن عنصری

و حقیقت همین است که شاعران بزرگ ما همواره شاعرانی چندشیوه‌ای بوده‌اند، یا در قالب شعر تنوع داشته‌اند (مثل سعدی و مولانا و بیدل)، یا در معانی و مضامین و حالات گوناگون (مثل فردوسی که شاهنامه او آمیزه‌ای از ساحات متعدد است) و یا حتی گاه دایره فضائل‌شان از حد سرایش شعر فراتر می‌رفته و به نقد و پژوهش هم می‌کشیده است (مثل دکتر شفیع کدکنی و مهدی اخوان ثالث). به واقع شاعران بزرگ، به تعبیر نیمایوشیج همچون رودخانه‌ای‌اند که از هر جایش بتوان آب برداشت.



این شاعر را برای ما آشکار ساخت. شعر آیینی شکوهی نیز همچون عاشقانه‌هایی، در مقایسه با اقران و هم‌سالان ایشان در این حوزه به ذهن و زبان و سلیقه نسل جوان امروز نزدیک‌تر می‌نماید.

ویژگی مهم دیگر شعرهای آیینی شکوهی، حفظ جهات تعادل محتوایی و صوری در این شعرهاست. شعر آیینی ما در این سال‌ها بیش از هر زمانی دیگر در بند آسیب‌ها و آفات است همچون غلو درباره بزرگان دین و گاه برعکس استخفاف آنها؛ خالی بودن از جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و باز در مقابل گاهی افراط در انتقادهای اجتماعی که به‌ویژه در حوزه شعر انتظار خود را نشان می‌دهد.

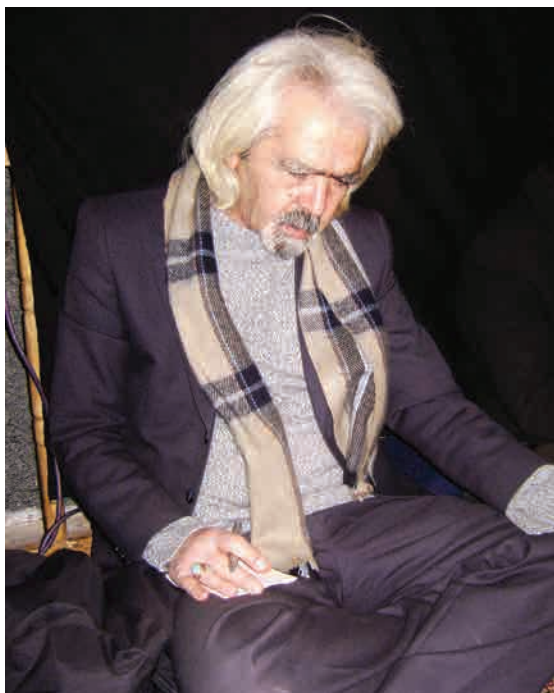
شعر شکوهی از این افراط و تفریط‌ها به دور است؛ شعری است پاکیزه و سالم که باز هم سنت و نوآوری در آن به تعادل رعایت شده است.

۳. ساحت اجتماعی

شعر غلامرضا شکوهی از نگرش‌های سیاسی و اجتماعی خالی نیست، ولی نه به شکلی آشکار و درگیر با پیرامون، به طوری که در کار کسانی همچون مرحوم غلامرضا قدسی یا حتی گاه محمد قهرمان و امیر برزگر خراسانی دیده می‌شود.

در واقع سلوک او بر خلوت و انزوا و بی‌توجهی به موج‌ها و افت و خیزهای سیاسی و اجتماعی تکیه دارد و شاعر می‌کوشد که جهان خلوت و انزوی خود را در برابر این جهانی بگذارد که در دست ارباب قدرت و مکننت است. این جهان را ما در این شعر زیبا می‌بینیم:

کشور من که خلوت دنجی است در اتاق سه‌درچهار خودم



غلامرضا شکوهی هم شاعری بود با ساحتی گوناگون، و حتی گاه دور از هم. شاید آنان که شکوهی را فقط در انجمن فرخ دیده بودند، او را عاشقانه‌سرایی می‌پنداشتند که چندان سر و سری با عوام دیگر ندارد و آنان که شکوهی را در انجمن شعر رضوی دیده بودند، او را شاعر آثار مذهبی باشکوهی می‌شمردند.

این هم طبیعی است که هر کسی از ظن خویش یار این شاعر شود و او را در ذهن خویش در دایره‌ای که خود با آن حال و هوا انس دارد جای دهد، چنان که عبدالقادر بیدل در نزد اهل تصوف و عرفان یک عارف وحدت‌الوجودی تلقی شود و در نزد پژوهشگران روسی و اقامار آسیای میانه‌شان، یک کمونیست دانسته می‌شد. در حالی که حقیقت بیدل نه این است و نه آن؛ او یک انسان است با روحیات و تفکرات گسترده‌ای که همه انسان‌ها دارند. گاه غزل وحدت‌الوجودی می‌گوید و گاه مثنوی چاه معدن را در وصف معدن چیان تنگدست می‌سراید.

باری، آثار غلامرضا شکوهی متنوع و متعدد است، ولی من سه ساحت را در این آثار برجسته‌تر می‌یابم، هرچند خود این‌ها نیز زیرشاخه‌هایی دارد.

۱. ساحت عاشقانه

بخش عمده‌ای از شعرهای شکوهی، عاشقانه است، در قالب غزل. غزل شکوهی غزلی است متعادل که از سنت و نوآوری به حد متناسبی برخوردار است. وقتی شعر او را با غزل اقران و هم‌سلکانش مثل ذبیح‌الله صاحبکار و محمد قهرمان و امیر برزگر خراسانی مقایسه می‌کنیم، آن را نوآیین‌تر می‌یابیم، به گونه‌ای که نمی‌شود گفت این غزل در مکتب عراقی یا هندی یا میانه این دوست، چنان که غزل آن سه شاعر گرانقدر دیگر، در آن فضا سیر می‌کند.

البته من می‌پذیرم که غزل شکوهی به آن مایه که در شعر شاعران نسل بعد مثل مصطفی محدثی خراسانی و علی‌رضا سپاهی و حتی جوان‌ترهایی مثل علی‌رضا بدیع و محمدسعید شاد می‌بینیم، به حال و هوای امروز غزل فارسی نزدیک نمی‌شود و کمابیش در دایره غزل سنتی فارسی می‌ماند، ولی اگر این مقایسه را با توجه به دوره شاعری و سن و سال شاعران انجام دهیم (که البته ناگزیریم و بلکه ضرور است در نظر داشت این نکته) شکوهی شاعری بود که شعرش به نسبت سن و سالش جوان بود، همان صفتی که در میان شاعران خراسان، خدابخش صفادل نیز بدان موصوف است.

۲. ساحت آیینی

درست بیست سال پیش، در آن زمان که من تازه به کار ویرایش و صفحه‌آرایی کتاب پرداخته بودم، جناب محمدعلی صفری زرافشان این شاعر روحانی خوش‌محضر و روشن‌نگر، مجموعه‌ای از شعرهای آیینی شادروان غلامرضا شکوهی را برای ویرایش و صفحه‌آرایی به من سپرد و آن، همان کتاب «آهی بر باغی آینه» بود.

این قضیه در آن زمان که ما همه غلامرضا شکوهی را با عاشقانه‌های لطیفش می‌شناختیم، تازگی داشت. در واقع این کتاب ساحتی دیگر از شعر

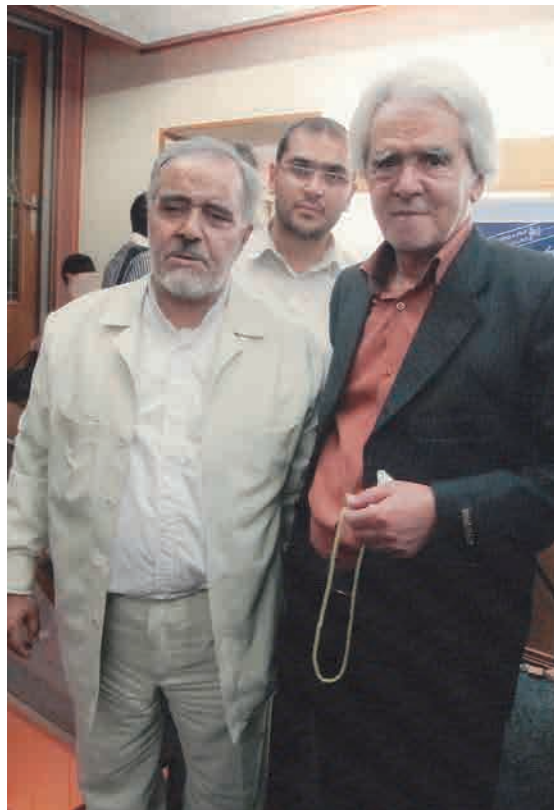
می‌روم در اتاق تنهایی رو به تقویم خسته دیوار
لحظه‌های همه زمستانی است، من ولی گرم در بهار خودم
«کشور من» توصیفی جذاب و هنری از زندگی شاعر است، توصیفی
که با وفاداری به حقیقت زندگی و اشاره به چیزهای واقعی، سخت عینی و
صمیمانه می‌نماید. در عین حال از هنرمندی‌های ریز و پنهان هم برخوردار
است، مثل تناسب بین «تخت‌خواب» و «خاطرش تخت است» و تکرار کلمه
«اختیار» در مصراع دوم همان بیت.

شاعر در این اتاقی که به اندازه یک کشور گسترده است، یک زیست
فرهنگی و معنوی دارد، زیستی که هم در آن متاع کتاب یافت می‌شود
و هم روزنی به سمت کردگار؛ و گفتنی است که در این بیت کردگار، او
تعریضی لطیف دارد به عبادت‌گرانی که عبادت‌شان را به دیگران فریاد
می‌زنند. او همه اجزا و عناصر یک کشور از سلسله مراتب حکومتی تا مرز
و پرچم را در خانه‌اش بازسازی کرده است و این یک طرح و تشبیه بدیع در
شعر فارسی است که من در جایی دیگر ندیده‌ام.

البته باید پذیرفت که این شاخه و این ساحت شعر او به فربهی و
پررنگی آن دو شاخه دیگر نیست.

پایانه

اگر شعرسرایی در ساحت و افق‌های مختلف را از معیارهای قوت یک
شاعر می‌دانیم، باید بپذیریم که آنگاه حق یک شاعر را خوب ادا کرده‌ایم
که از همه آثار او به طرزی شایسته و مطلوب استفاده کنیم. اصولاً جامعه
متعادل آن است که بتواند از همه انواع شعر بهره و لذت می‌برد. مردمی
که فقط از شعر عاشقانه لذت می‌برند، از معنویت نهفته در شعر آیینی
بی‌بهره‌اند و مردمی که فقط شعر حماسی را می‌پسندند، از لطافت روحی‌ای
که شعر عاشقانه را هم می‌طلبند، بی‌بهره‌اند. از همین روی می‌شود انتظار
داشت که شاعران چندبُعدی را به یک بعد محدود و متصف نسازیم. اگر
کسی غلام‌رضا شکوهی را با قید «عاشقانه‌سر» مقید کند هم به او جفا
کرده است و اگر کسی او را با قید «شاعر آیینی» یا «شاعر اجتماعی» مقید
بکند نیز. چون وقتی شاعر با یکی از این قیود در جامعه مطرح شود، لاجرم
بسیاری از مخاطبانی که نوعی دیگر از شعر را هم می‌پسندند، از او کناره
می‌گیرند یا لاقلاً شناخت کافی برای بهره‌گیری از شعرش نمی‌یابند.



مرزهایش در آسمان خدا، پرچمش رنگ انتظار خودم
تخت‌خوابی که خاطرش تخت است هیچ کس در کمین فتحش نیست
چهاردیوار اختیاری من، نیست الا به اختیار خودم
افتخار جهان من این است دست مزدور هیچ‌کس نشدم
دولت و پادشاه و ملت آن، همه هستند جیره‌خوار خودم
کشور من فضای مطلوبی است رو به بستان بی‌خران کتاب
قصه سر می‌کنند با چشمم از ازل تا به روزگار خودم
خارج از مرزهای کشور من ازدحام خدا خدای شماس
من ولی باز می‌کنم هر روز، روزنی رو به کردگار خودم